

دوم پادشاهان ایش 5

- 1 و نُعْمَان، سردار لشکر پادشاه آرام، در حضور آقایش مردی بزرگ و بلند جاه بود، زیرا خداوند به وسیله او آرام را نجات داده بود، و آن مرد جبّار، شجاع ولی ابرص بود.
- 2 و فوجهای آرامیان بیرون رفته، کنیزکی کوچک از زمین اسرائیل به اسیری آوردند و او در حضور زن نُعْمَان خدمت می‌کرد.
- 3 و به خاتون خود گفت: «کاش که آقایم در حضور نبی‌ای که در سامره است، می‌بود که او را از برصش شفا می‌داد.»
- 4 پس کسی درآمده، آقای خود را خبر داده، گفت: «کنیزی که از ولایت اسرائیل است، چنین و چنان می‌گوید.»
- 5 پس پادشاه آرام گفت: «بیا برو و مکتوبی برای پادشاه اسرائیل می‌فرستم.» پس روانه شد و ده وزنه نقره و شش هزار مثقال طلا و ده دست لباس به دست خود گرفت.
- 9 پس نُعْمَان با اسبان و ارابه‌های خود آمده، نزد درِ خانه آلیشع ایستاد.
- 10 و آلیشع رسولی نزد وی فرستاده، گفت: «برو و در اُردن هفت مرتبه شست و شو نما و گوشتت به تو برگشته، طاهر خواهی شد.»
- 11 اما نُعْمَان غضبناک شده، رفت و گفت: «اینک گفتم البته نزد من بیرون آمده، خواهد ایستاد و اسم خدای خود، یهوه را خوانده، و دست خود را بر جای برص حرکت داده، ابرص را شفا خواهد داد.»
- 12 آیا آبانه و فَرْقَز، نهرهای دمشق، از جمیع آبهای اسرائیل بهتر نیست؟ آیا در آنها شست و شو نکنم تا طاهر شوم؟» پس برگشته، با خشم رفت.
- 13 اما بندگان نزدیک آمده، او را خطاب کرده، گفتند: «ای پدر ما، اگر نبی تو را امری بزرگ گفته بود، آیا آن را بجا نمی‌آوردی؟ پس چند مرتبه زیاده چون تو را گفته است شست و شو کن و طاهر شو.»
- 14 پس فرود شده، هفت مرتبه در اُردن به موجب کلام مرد خدا غوطه خورد و گوشت او مثل گوشت طفل کوچک برگشته، طاهر شد.
- 15 پس او با تمامی جمعیت خود نزد مرد خدا مراجعت کرده، داخل شد و به حضور وی ایستاده، گفت: «اینک الان دانسته‌ام که در تمامی زمین جز در اسرائیل خدایی نیست. و حال تمنا اینکه هدیه‌ای از بندهات قبول فرمایی.»

افسیان ایش 6

- 10 خلاصه ای برادران من، در خداوند و در توانایی قوت او زور آور شوید.
- 11 اسلحه تمام خدا را بپوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید.
- 12 زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهانداران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی.
- 13 لهذا اسلحه تام خدا را بردارید تا بتوانید در روز شریر مقاومت کنید و همه کار را بهجا آورده، بایستید.
- 14 پس کمر خود را به راستی بسته و جوشن عدالت را دربر کرده، بایستید.
- 15 و نعلین استعداد انجیل سلامتی را در پا کنید.
- 16 و بر روی این همه، سپر ایمان را بکشید، که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شریر را خاموش کنید.
- 17 و خود نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید.

یوحنا ایش 4

- 46 پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، باز آمد. و یکی از سرهنگان ملک بود که پسر او در کفرناحوم مریض بود.
- 47 و چون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود.
- 48 عیسی بدو گفت، اگر آیات و معجزات نبینید، همانا ایمان نیاورید.
- 49 سرهنگ بدو گفت، ای آقا قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا.
- 50 عیسی بدو گفت، برو که پسرت زنده است. آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد.

- 51 و در وقتی که او می‌رفت، غلامانش او را استقبال نموده، مژده دادند و گفتند که پسر تو زنده است.
- 52 پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عافیت یافت؟ گفتند، دیروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.
- 53 آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود، پسر تو زنده است. پس او و تمام اهل خانه او ایمان آوردند.